



ولتر

(۱۷۷۸ - ۱۶۹۶ م)

بزرگترین فاتح قرن هیجدهم

مقدمه

این سخن پریشان را برواژ تابناک مرحوم یوسف اعتصام‌الملک (۱۲۵۳ - ۱۳۱۶ ش) پسر شاعره بزرگ ایران مرحوم خانم پروین اعتصامی تقدیم می‌کنم.

سده هیجدهم را «عصرولتر»، یا «عصرولتر و روسو» گفته‌اند. ما پیش ازاینکه درباره ولتر سخن بمان آوریم، سدنکه را راجع بروزگار او بیاد خوانندگان می‌آوریم: نخست اینکه: ممکن است این‌تمایل دربرخی اذهان بوجود آمده باشد که عصر روشنگری فرانسه (۱۷) را، عصر انتقاد تند و ویرانگر دشمن سرسخت مسیحیت، یادست کم دشمن بی‌امان کلیسای کاتولیک بیندارند. بویژه اگر روسو و ولتر را - که سرشناس‌ترین فیلسوفان سده هیجدهم بوده‌اند - درنظر بگیریم؛ چه این نام دوم در ذهن آدمی شمایل مردی را مجسم می‌کند که نثری درخشان ولطیف دارد، و هیچ‌وقت خسته نمی‌شود ازاینکه کلیسا را بعنوان دشمن بزرگ عقل و اندیشه نشان دهد، و آن را مظهر سخت‌گیری و بی‌تسامحی (۲) بشناساند. علاوه‌براین، اگر کسی چیزی درباره مذهب مادی (۳) نویسد گمانی چون: لامتری (۴)،

و هولباخ ندانند، چنان می‌بندارد که عصر روشنگری فرانسه، یک جنبش ضد‌مذهبی است که از خداپرستی خالص * ولتر و دیدرو درسالهای نخستین گذشته، و به الحاد (۶) هولباخ، و پس از آن به نظریه مادی خام کابانیس (۷) انجامیده است.

دیگری ممکن است، فلسفه قرن هیجدهم فرانسه را بعنوان جنبش بی‌ایمانی و لامذهبی درنظر آورد که ثمره آن، بعنوان بیحرمتی مردم نسبت به کلیسای تتردام (۸) درزمان انقلاب و پیش از آن ظاهر گشت.

یکی دیگر ممکن است این فلسفه را، نشانی از پیشرفت و تعالی ذهن و رهاشدن آن ازخرافات مذهبی و استبداد کلیسایبان بداند. بهر صورت این تبیین‌ها ازعصر روشنگری فرانسه، بیشتر مربوط به زمینه ذهنی و اعتقاد دینی و مایه عقیدتی اشخاص است.

دوم اینکه: یک مطلب اندکی ناشناخته مانده، و آن اینست که فیلسوفان فرانسوی قرن هیجدهم همه دشمن نظام سیاسی موجود درفرانسه بودند، و همواره راههایی برای انقلاب و دگرگونی آن نظام پیشنهاد می‌کردند. البته تأثیر همه این فیلسوفان و ادیبانی روش‌های آنان با هم، یکسان نیست. برخی از آنها واقعاً محرکان نامشغولی بودند که نوشته‌هایشان درعمل موجب

ایجاد وحشت و ترور بوسیله جاکوبین (۹) ها شد .

گروهی از آنها واقعا خود را مسؤول می‌دانستند ، و افکار آنها مظهر و نماینده‌ی از یک پیشرفت لازم و ضرور اجتماعی - سیاسی قلمداد شده است که این جماعت کمک به شروع آن کردند ، و ممکن است این مرحله را دموکراسی بورژوازی خواند ، و تقدیر چنین بود که سرانجام منجر به تسلط طبقه عامه و توده مردم گردد .

ریشه‌های این هردو تبیین از روزگار روشنفکری یا روشنگری را ، در فرانسه قرن هیژدهم توان یافت یعنی : هم اعتقاد واطمینان بزرگان و آزاد مردان و بسیاری از توده مردم به کلیسا و اصحاب دنیا مدار آنها کم شده بود . و هم اینکه درمیاست و اداره اجتماع راههای جدیدی می‌جستند ، و نفرت و بیعلاقگی خورا به نظام ها و حکومت‌های موجود صریحاً واضحاً و گاهی در لغافه بیان می‌کردند . جز اینکه نمی‌توان این تبیین ها را کاملاً صحیح و مسلم پنداشت ؛ زیرا از یک سو اگرچه فیلسوفان این قرن نظام قدیم را نمی‌پسندیدند ، اشتباه است که همه آنها را تحریک‌کنندگان و موجدان آگاه انقلاب بدانیم فی‌المثل همین ولتر ، اگرچه طالب اصلاحات اساسی بود ، ولی دلبستگی چندانی به حکومت توده مردم یا دموکراسی نداشت . وی خواهان آزادی بیان برای خود و دوستانش بود ، و از این نظر بیشتر مورخان فلسفه گفته‌اند : بسختی ولتر را دموکرات یا طالب حکومت مردم توان خواند !

استبداد مبنی بر فضیلت (۱۰) ، بویژه اگر فضیلت و خیراندیشی بر پایه گفتار فیلسوفان استوار باشد ، با مذاق و مشرب ولتر سازگارتر است تا اینکه فرمانروایی در دست توده مردم باشد . و این اصل تقریباً یقین است که وی التفات و عنایتی به تقویت انقلاب در میان جماعتی که «توده» (۱۱) می‌نامید ، نداشته است . جز اینکه می‌گفت : همین گروه عامه و توده پست هم حق دارند ، نادرست‌ترین و خام‌ترین اندیشه‌های خود را آشکار کنند . و چنانکه می‌دانید همواره خطاب به هر یک از توده مردم می‌گفته : « من با عقایدی که تو داری ، شدیداً مخالف هستم ، ولی حاضرم جان خود را بدمم تا تو بتوانی آن عقاید و اندیشه‌های نادرست را بیان کنی و مانع تو نشوند ! » از طرف دیگر ، اگرچه این فیلسوفان با تسلط و حاکمیت کلیسا مخالف بودند ، و آنرا دشمن می‌دانستند ؛ جماعتی از آنها راه افراط سپردند ، و با ملحد گشتند ، بطوریکه بسختی با همه مذاهب دشمنی داشتند ، و آنرا مولود جهل و ترس آدمی می‌دانستند ، و می‌گفتند : بهر حال مسیحیت ، دشمن پیشرفت آتمیان و مایه رکود و جمود فکر ، و نیز بزیان اخلاق درست و معقول است .

سوم اینکه : فیلسوفان سده هیژدهم فرانسه ، اساساً و بیشتر از فکر انگلیسی متأثرند ؛ بویژه از لاک و نیوتن . و بالاخص در فلسفه سیاسی مذهب تجربی و حسی (۱۲) لاک هم عقیده بوده‌اند . از کسانی که این روشم در اوانگلسا بوده ؛ یعنی در فلسفه روش لاک ، و در علم مذهب نیوتن را می‌پسندید ، ولتر بود که اینک بنحو اجمال احوال و افکار او را بیان می‌کنیم .

فرانسوا ماری آروئه ، که در سال ۱۷۱۸ م نام خود را به ولتر تغییر داد ، « نام ولتر نماینده و مظهر همه قرن هیژدهم است . » (ویکتور هوگو) در سال ۱۶۹۴ م در پاریس از مادر زاد . وی بسیار لاغر و نحیف از مادر زاد ، و پادشاه گفت : « وی بیش از یک روز زنده نخواهد ماند ! » ولی او کمی اشتباه کرده بود ، زیرا ولتر فقط هشتاد و چهار سال زندگی کرد ، وی را برای تحصیل به مدرسه لوئی کبیر (۱۴) در پاریس بردند . این مدرسه بدست کشیشان یسوعی (۱۵) اداره می‌شد ، و خاص طبقات اشراف و بزرگان پاریس بود . ولتر در این مدرسه تحصیلات خود را بی پایان برد . در آن زمان انجمن مستقل و آزادی بود بنام «تامیل» (۱۶) که مجمع بزرگان با ذوق و منتقدان سیاسی و مذهبی و شاعران اینکور (۱۷) مسلک بود ، ولتر بدانجا راه یافت ، و چون از آغاز کودکی و جوانی ، هوشمندی و سخن‌سرایی در وی ظهور یافته بود ، قطعات شاعرانه کوچک می‌سرود ، و در آن انجمن می‌خواند . زن باذوق و دانش‌پرووری بنام نیتون (۱۸) که منزل وی مجمع ادیبان و شاعران بود ، و به غروب زندگانی نزدیک شده بود ، این تازه جوان را با یکی از شاعران میانسال که سمت استادی ولتر را داشت ، بخانه خویش خواند ، و سه هزار فرانک برای خرید کتاب به ولتر بخشید . اما پدر ولتر

راضی نبود پسرش بشاعری بپردازد ، و دور از جناب ، گویا آنرا نوعی گدایی می‌پنداشت ، و آرزومند بود که پسرش جامعه قاضیان پوشد ، و داد مردمان بی‌پناه بدهد ، یا مایه سرفرازی پدر و مادر و خاندان بشود . از این رو ، پسر را به همراهی شاتونف (۱۹) سفیر کبیر فرانسه به هلند فرستاد . ولتر با وی به شهر لاهه رفت . در آنجا ناآرام و پرچوش و خروش بسر می‌برد . طولی نکشید که راز دلدادگی و شوریدگی وی با دختری پیمت (۲۰) قام بر سر زبانها افتاد . او را بیاری باز فرستادند . پدر این بار آرزوی خود را جامه عمل پوشانید ، و ولتر را بیکی از دوستان خود که قاضی تامداری بود و آلمن (۲۱) نام داشت ، سپرد تا پیش وی از اسرار و رموز محاکمات و مسائل قضائی آگاه شود .

اما این جوان جسور و بی‌باک و نامجو ، شاعری را ترك نگفت ، و يك سال پس از اشتغال به قضاء ، در مسابقه ادبی آکادمی فرانسه شرکت جست ، بدین امید که جایزه آن را بریابد . برخلاف انتظار شاعر جوان آکادمی مذکور جایزه را برای کشیش فقیر پیری که اشعارش بیمایه بود فرستاد ، و این کار ولتر را سخت برانگیخت و بر آن داشت که انتقاد شدیدی بر شعر او نوشت ، و تشخیص آکادمی را بیاد نامزا گرفت ، و این حادثه تا پایان عمر بیش و کم از خاطرش نمی‌رفت .

در سال ۱۷۱۵ م ، و در غرور جوانی او ، و حدود بیست و يك سالگی اش که وی در پاریس بود ، لوئی چهاردهم (۲۲) درگذشت . جانشین او صغیر بود ، و از اداره فرانسه و پاریس ناتوان . قدرت بدست نایب‌السلطنه افتاده بود ، و در این دوره قنرت ، عیش و نوش و شادخواری بر فرانسه حاکم بود . ولتر نیز بمقتضای زمان و روح جوانی ، اندکی در این راه افتاده بود . به زودی بعنوان جوانی هوشمند و بی‌قید شهرت یافت . هنگامی که نایب‌السلطنه برای صرفه‌جویی و اصلاح امور مالی دربار می‌خواست ، نیمی از اسبابهای اصطبل پادشاهی را بفروشد ، ولتر بایی‌باکی بیان داشت : « نایب‌السلطنه ، بهتر این است بجای نیمی از اسبان اصطبل ، نیمی از خزان را بکند و بار را بر کرده‌اند ، از خدمت برکنار کنید ! » نایب‌السلطنه از این گستاخی خشمگین شد . روزی در باغ ملی او را دید و گفت : « آقای آروئه ! من با تو شرط می‌کنم ترا بجایی بفرستم که تاکنون ندیده‌ای . » نایب‌السلطنه راست گفته بود ، چه آروئه در شانزدهم آوریل ۱۷۱۷ خود را درون زندان باستیل دید . يك سال و اندی در آنجا ماند . دوگ دواریطان (۲۳) به بی‌گناهی او آگاهی یافت ، و او را آزاد کرد . ولتر در زندان بی‌کار نشسته بود ، و « تراژدی اودیپ » (۲۴) را نوشته و بی‌پایان برده بود . نیز منظومه معروف « هانریاد » (۲۵) را در آنجا آغاز کرده بود . ولتر که رنجیده بود ، و از سخنان نیشدار و انتقاد آمیز و بر تریبی نداشت دو باره به زندان باستیل (۲۶) افتاد ، این بار بزرگان قوم انجمن کردند ، و مصالحت چنین دیدند که جوان گستاخ را به انگلیس بفرستند . پس در سال ۱۷۲۶ م وی را به انگلستان تبعید کردند ، ولتر تا سال ۱۷۳۹ م در انگلستان ماند ، و در پایان همین سال باز فرانسه برگشت .

نه فیلسوفی بزرگ ، نه ریاضی دانی صاحب نظر !

در عرض همین اقامت موقت در انگلستان ، ولتر با آثار « لاک » (۲۷) و « نیوتن » (۲۸) آشنا شد ، و آزادی نسبی و معقولی که در حیات مردم انگلیس بود ، حس تحسین او را برانگیخت . وی در انگلستان چند اثر نوشت که « نامه‌های فلسفی » * از آن جمله است . ولتر در جایی از این کتاب می‌نویسد : « اگر نیوتن ، لاک ، و کلارک (۲۹) در فرانسه بودند ، مانند کسانی که در رم زندانی شدند و در لیسیون زنده زنده در آتش سوختند ، آزار می‌دیدند . » بهمین جهت ، بسبب شوقی که به آزادی و تسامح داشت ، چون شنید که ستن کشیش در لیسیون توسط حکومت ضد کلیسایی در آتش سوخته‌اند ، از اظهار نظر تند خود باز نایستاد و اینکار را زشت دانست و تقبیح کرد .

در سال ۱۷۳۴ م ولتر به سیری (۳۰) رفت . در سیری ، قصری بود ، از آن مادام دوشاتله (۳۱) که زنی صاحب جمال و کمال و ثروتمند



دست ولتر - مجسمه گچی

که همیشه اوقات فراغ را در مصاحبت و گفتگو با دانشمندان می‌گذرانید . فردریک عقل ولتر را از یک جهت دیگر نیز نزدیده بود ، و آن این است که : ولترسخی باجنگ و کشتار مخالف بود ، و فردریک رساله‌بی در رد عقاید طاکیاوی (۳۷) (۱۵۲۷ - ۱۴۶۹) نوشته بود ، و آنرا پیش ولتر فرستاده بود . در این رساله فردریک با بیانی لطیف و سخنانی دلپذیر و استوار در باروایی جنگ و امکانی بحث کرده بود ؛ و نیز اظهار داشته بود که : « وظیفه یک پادشاه ، حفظ صلح و احتراز از جنگ است . » باخواندن این رساله ، ولتر از شادی گریست ؛ اما چند سال بعد که فردریک بنخت شاهی نشست ، ولقب « کبیر » گرفت ، ناگهان به « سیلری » حمله کرد ، و در طی آن حمله « یک نسل اروپا را غرق در خون کرد ؛ ولتر این نکته را « تعجب داشت که استبداد خوب و بد ندارد ؛ چه استبداد بمنزله زهری است که در تن ماری تعبیه شده باشد ، و هرکس بدان متصف و دارا شود ، قهرآ نیش خواهد زد ، و حق با « بیدای هندی » است که در « کلیله و دمنه » گفته است : « هرکس دست خویش مطلق دید ، دل بخلق عالم کز کند ! » (۳۸) و قدرت‌ها باید محدود باشد ، تاکشوری روی آسایش ببیند .

از مقصود دور نیفتیم . در ماه ژوئیه ۱۷۵۰ م ولتر به برلن رفت ، و در آنجا با احترام و توجه بسیار از او پذیرایی کردند . در همان روزهای اول از فردریک نشان لیاقت گرفت ، و بیست هزار لیور حقوق سالانه برایش مقرر گشت . از ندیمان نزدیک پادشاه شد ، و در عمارتی بسیار مشهور جاییش دادند ، مطبخ و کالسکه خانه پادشاه را در اختیارش گذاشتند . خوراک‌ها لذیذ و سرگرمی‌ها لذت‌بخش و سرور انگیز بود . روزی دو ساعت با شاه بزرگ گفتگو و بحث فلسفی و سیاسی می‌پرداخت . نوشته‌های فردریک را می‌خواند ، و اصلاح و تحریر می‌کرد ، « آنچه را خوب نوشته بود می‌ستود ، و بر روی چیزهایی که نمی‌پسندید ، آهسته خط می‌کشید . »

البته پادشاه نیز همواره احترامش را نگاه می‌داشت ، و او را استاد خود می‌دانست . در نامه‌ی که بولتر نوشته ، می‌گوید : « ... من شما را در بلاغت و چیره‌زبانی و دانش و سخندانی استاد خود می‌دانم ، و چون دوست عزیز می ، طالب شما هستم . می‌دانم که برلن جای پاریس را نمی‌تواند گرفت ؛ چه پاریس کانون ذوق و هنر است . ولی شما هر جا که باشید ، هنر هم آنجاست ! ... تازنده باشم خواهیم کوشید که در این‌جا با خوشی و

بود ، و در ریاضیات ید طولایی داشت . و کتاب اصول (۳۲) نیوتن را ترجمه و شرح کرده بود . وقتی که ولتر باین زن بافضیلت برخورد ، زن مذکور چهل سال داشت و حال آنکه ولتر بیست و هشت ساله بود . وی ولتر را می‌پرستید ، و بسیار می‌گفت : « وی آفریده‌ی است که از هر حیث دوست داشتنی است . » و « بهترین زینت فرانسه است . » این خانه یاشکوه برای ولتر پناهگاهی بود تا از هوای ملال‌انگیز پاریس دمی بی‌آساید . در این قصر ، فیلسوف جوان « رساله‌بی در مابعدالطبیعه » (۳۳) نوشت ، و لسی از روی حزم و احتیاط آنرا انتشار نداد . تصنیف دیگری که ولتر در اینجا نگاشت ، و در سال ۱۷۳۸ ظاهر شد « فلسفه نیوتن » (۳۴) نام دارد . در این کتاب ولتر بیشتر افکار فلسفی خود را از اندیشه‌هایی می‌اندیشد : بیل ، لاک ، و نیوتن گرفت و بی‌شک در عرضه آن افکار بصورتی بی‌حاشی و گام‌به‌گام توانا بود ، و توانست افکار آن دانشمندان را در جامعه فرانسه بکسی قبول بپوشاند . این جا یک نکته را باید تذکر دهیم و آن اینست که باوجود این همه استعداد و فنون فضایل ، ولتر نیک فیلسوف عمیق صاحب نظر نبود ، نه ریاضی‌دان و طبیعت‌شناس بزرگ . زیرا اگرچه از لاک متأثر بود ، هرگز فیلسوفی در سطح وی نبود ، و با آنکه درباره نیوتن و نظرات ریاضی وی کتاب نوشت ، هیچ وقت ریاضی و فیزیک‌دان بزرگ نبود !

دو پادشاه در پستدام ! (۳۵) ولتر در سال ۱۷۵۰ م بدعوت فردریک پادشاه پروس یکی از ممالک آلمان آن زمان به برلن رفت . این شاهزاده از مدت‌ها پیش طالب دوستی و مصاحبت ولتر بود ، و از سال ۱۷۳۶ مکاتبات میان آندو آغاز شد . نخستین نامه فردریک به ولتر چنان بود که گویی : جوانی پادشاهی بزرگ نامه می‌نویسد . در این نامه‌ها ، فردریک از اینکه در زمانه ولتر از مادر زاده ، بخود می‌بالد و ولتر را « بزرگ‌ترین مرد فرانسه ، و فردی که زبان و ادب را افتخار بخشیده » می‌نامد . و چنانکه بعداً خواهیم دید ولتر بیشتر بسبب وجود فردریک ، در سیاست معتقد به اصالت نظامی شد که در آن نظام ، پادشاهی نیک نفس و خیرخواه (۳۶) حکومت کند . از این رو ، ولتر امیدوار بود همین که فردریک به تخت بنشیند ، دوره روشنایی و سعادت مطلوب او فرا خواهد رسید . و او در مدینه فاضله چون افلاطون (۳۴۷-۴۲۷ ق. م) و فردریک مانند رئیس مدینه خواهند بود . این فردریک خود ، مردی دانشمند و صاحب نظر ، و تا حدود زیادی شبیه مأمون خلیفه عباسی بود

شادخواری برسرید ، اهل علم و ادب نیز شمارا مانند پدری خرمنند گرامی خواهند داشت ...

ولتر نیز خرسند بود ، و برلن را « آتن دوم » می‌نامید ، و مدینه علم و ادبش می‌خواند . اقامتگاه وی در پتسدام بود که شهرکی است در کنار دریاچه « هاول » (۳۹) که کاخ سلطنتی پادشاهان قدیم پروس در آنجا ساخته شده ، و بمنزله کاخ « ورسای » مقر پادشاهان قدیم فرانسه در نزدیکی پاریس بوده است . اما طولی نکشید که معلوم شد گلهای پتسدام نیز بی‌خار نیستند . زیرا بیش از سال ۱۷۵۲ م میانه او با فردریک بهم خورد ، و علت آنرا چند چیز نوشته‌اند :

۱- در برلن میانه ولتر و موبرتیوس (۴۰) رئیس فرهنگستان آن شهر ، و نیز گروهی از مردان بزرگ پروس بهم خورد . این موبرتیوس ریاضی‌دان بزرگی بود که فردریک کبیر اورا به همراهی عده‌یی از فرانسه خواسته بود تا مردم آلمان را با تئویر افکار حاصل در فرانسه از نزدیک آشنا سازند . این شخص با ریاضی‌دان دیگری بنام کونیگ (۴۱) در مورد تفسیر کلامی از نیوتون بمشاجره پرداخت . فردریک نیز در مباحثه دخالت کرد ، و طرف موبرتیوس را گرفت . ولتر بدون احتیاط و با شجاعت بی‌مانندی جانب کونیگ هندی‌را گرفت ، و در این مورد به مادام‌دلیس (۴۲) نوشت : « من هم در نزاع دخالت دارم ، و در جهت مخالفت فردریک هشتم ، و بجای عصای سلطنتی تنها یک قلم دارم ! » ولتر همچونامه‌یی ترتیب داد ، و در آن از موبرتیوس بعنوان « مدعی دانش و لاف‌زن » یاد کرد . نام این همچونامه « دکتر افاقیا » (۴۳) بود که در پایان سال ۱۷۵۲ انتشار یافت و غوغایی برپا کرد ، بطوری که بامر فردریک آن همچونامه را در میدان عمومی شهر سوزاندند . از این رو ، کم‌کم مناسبات فیلسوف با حامی خویش سردی و تیرگی گرایید . ولتر سرانجام مژه بیدقتی و خوش‌باوری خویش را چشید ، و در ماه مارس ۱۷۵۳ م چاره‌یی جز مفارقت و طلب اجازه حرکت از برلن ندید .

۲- این تیرگی رابطه بدین سادگی پایان نیامد . ولتر دوباره پس از حرکت از آلمان ، به شهر فرانکفورت رسید . سفیر پروس در آن شهر نشان لیاقت و فرمان منصب‌هایی را که شاه پروس بوی داده بود ، از وی بازگرفت . گفته‌اند علت این رفتار آن بوده که ولتر در شهرهای میان راه اشعار فردریک را بسیار سطحی و کودکانه خوانده ، و مورد ریشخند قرار داده بوده است . مأموران پروس ، در فرانکفورت با ولتر و برخی دوستانش بدرفتاری و خشونت بخرج دادند ؛ ولتر ، شرح این واقعه را در رساله « یادداشت‌ها » (۴۴) با عباراتی تند و تمسخرآمیز یاد کرده است .

ده سال بعد فردریک باز هم با ولتر از در آشتی درآمد ، و نامه‌هایی به نظم و نثر برای ولتر می‌فرستاد و از وی نظر می‌خواست . ولی دیگر فیلسوف فرانسوی دل‌آزرده شده بود ، و بازگشت به برلن را نپذیرفت :

مرتجان دلم را که این مرغ وحشی ز باغی که برخاست مشکل کشیدند ، در یکی از این نامه‌ها ، بولتر نوشته است : « ... من نمی‌خواهم خاطرات گذشته را تجدید کنم ، اما اوصاف باید داده‌ام که شما هم بگو بدی‌های فراوان کرده‌اید . رفتار شمارا نه تنها من بلکه هیچ فیلسوف بردباری هم تحصیل نمی‌کرد . من شما را بخشوده‌ام ، اما بدانید که اگر با کسی جز آنکه دیوانه‌واز شیفته استعداد و نبوغ شماست سروکار داشتید ، بدین آسانی از چنگش رها نمی‌شدید . »

آسایش در فرنی (۴۵)

پس از آنکه ولتر از آلمان بیرون آمد ، حدود یکسال در « آلزاس » (۴۶) و « لرن » (۴۷) بسر برد . سپس به « کولمار » (۴۸) از شهرهای فرانسه آمد ، و پس از آن به فرنی واقع در حدود سویس آمد و یقیه عمر را در آنجا بسر آورد . در آنجا املاکی خرید ، و به آبادانی آن کوشید ، و بیست سال عمر بازمانده را در آنجا گذرانید . این قصبه در اثر اقامت وی آباد شد ، و مردم از اطراف واکساف بزیارت وی می‌آمدند ، و خود حکیم نیز ثلثت و کلیسای بنا کرد . در این املاک ، سا جا و جلال فراوان زندگی می‌کرد . سی‌نفر خدمتکار و دوازده رأس اسب در اختیار داشت . بیشتر روزها گروهی از اعیان و نویسندگان و هنرمندان

تأثر میهمان او بودند ، و غالباً برای دیدن نمایش باهم می‌نشستند . بامهمانان خود در نهایت مهربانی رفتار می‌کرد ، و باباسیاری از رجال دولت و حتی وزیران مکتب داشت ، و از اطراف واکساف جهان آن روز برای او نامه می‌نوشتند و او به همه جواب می‌داد . امروزه حدود ده هزار نامه از او بجا مانده است . از کار زیاد و بی‌اغبانی و پرورش مستمندان و تیره‌بخشان نیز خسته نمی‌شد . وی در سال ۱۷۷۸ م به‌اصرار خواهرزاده‌اش پیاریس آمد ، و داستان آن‌سخت دلکش است .

« ... خود را وقف خدا و آزادی کن . »

پاریس ، نمایش « ایرن » و تاج افتخار و خاموشی

ولتر در سال ۱۷۷۸ م پیاریس رفت ، تا نمایش اثر خود را پتسدام « ایرن » (۴۹) تماشا کند . دریافتخت با استقبال عمومی شگفتی روبرو شد . ولتر وقتی اقدام به سفر پاریس می‌کرد ، هشتاد و چهارساله بود ، پزشک بندش داده که از این سفر پرریج چشم ببوشد . ولتر در پاسخ گفت : « اگر من بخواهم کار جنون‌آمیزی انجام دهم ، هیچ چیز نمی‌تواند مانع آن شود . » براه افتاد ، و هنگامی که بیاتخت فرانسه رسید ، استخوانهای او بترحت روی هم بند می‌شد . بر فرور پیش رفیق روزگار جوانیش « دارژانتال » رفت و گفت : « نبردم تا بیایم و ترا ببینم . » روز دیگر اتاق او از دیدار کنندگانش پر بود . مانند پادشاه بزرگی از او استقبال کردند ؛ لویی شانزدهم از حد می‌مورد ، در میان زیارت‌کنندگان او بنیامین فرانکلین (۵۰) (وفات ۱۷۹۰ م) دیده می‌شد ؛ که پسر بزرگ خود را پیش ولتر آورده بود تا در حق او دعای خیر کند . پیرمرد ، نستی به‌سر جوان کشید ، و از او خواست که : « خود را وقف خدا و آزادی بکند . کسانی که بیشتر شوق زیارت این پادشاه عالم جان را داشتند ، به صاحب مهمانخانه تعارفی می‌دادند ، و درخواست شغل بسخنمندی وقت می‌کردند ، تا از ملاقات این پیرمرد زشت‌قیافه خشکین بیشتر برخوردار شوند ؛ بسیاری از مردم هم به صاحب مهمانخانه پول داده ، سفارش می‌کردند که در اتاق ولتر را سخت نبندند ، تا از شکاف در بپوشاند قیافه او را ببینند . وقتی سوار درشکه شده ، بطرف میدان لویی حرکت می‌کرد ، قرب پانصد هزار نفر از مردم جلو و عقب درشکه او را بدرقه می‌کردند . روزی که بتماشای تأثر دعوت شده بود ، مردمی که آمدن فیلسوف خود را پیش از وقت می‌دانستند ، تمام بلیت‌های تأثر را خریده بودند . بمحض اینکه ولتر رسید ، صدای « زنده باد ! » از درو دیوار « طنین‌انداز بود ، چون شایسته را بموقع تماشا گذاشتند ، ناگاه چهل‌هزار نفر از تماشاگران فریاد برآوردند : « تاج ! تاج ! افتخار و شرف ! » یک نفر بازیگر نامی تاج گلی بحضور ولتر آورد ، ولی فیلسوف از گرفتن آن سرباز زد ، آنگاه از هر سو آوازه بلند شد که : « ملت این تاج را نمی‌فرستد ، فرانسه بروز حق‌شناسی می‌دهد ! » همین که تماشا تمام شد ، ولتر از جا برخاست ، و در وقت سوار شدن به کالسکه فریادهای « زنده‌باد ولتر ! » فضا را پر می‌کرد . مردم اسب‌های کالسکه را بفل گرفته بودند و می‌بوسیدند ، و حتی باین خیال افتادند که در عوض اسب خودشان را به کالسکه ببندند !

ترا که فرستاده ؟ اعتبار نامه‌ات کو ؟

چیزی از نمایش مذکور نگذشته بود که این سفیر بزرگ عالم معنی ، به‌امکان گریخت .

آورده‌اند که در مرض موت کشیشی آوردند . ولتر پرسید : « ترا که فرستاده است ؟ » گفت : « خدا . » ولتر گفت : « اعتبار نامه‌ات کو ؟ » کشیش با خشم بازگشت و بانگ برداشت که این پیرمرد کافر شده است . دنبال کشیشی گوئی نام فرستادند . این کشیش هم آمد و نغمه دیگری ساز کرد و گفت : تا ولتر صریحاً به کاتولیک بودن خود اعتراف نکند و نوشته نهد و امضاء نکند ، از انجام مراسم تن خواهد زد . این‌بار ولتر خشم گرفت و کشیش را از پیش خود راند ، و اعلامیه‌یی نوشت مبنی بر اینکه : « من ولتر ، درحالی می‌میرم که خدا را می‌پرستم ؛ دوستان خود را دوست دارم ، و نسبت



پرداخت ، او را « سیرامیس شمال » (۵۹) لقب داد . و برای آنکه از این دوستی نیز بهره‌ی ببرد ، و خاطر آن ملکه مستعزولی دانش پرور را بخود جلب کند ، « تاریخ روسیه » را برای او نوشت . پس از آن هم که دولت های روسیه و پروس و اطریش ، کشور لهستان را میان خود قسمت کردند ، این کار ناپسند را تصحیح کرد ، و حتی به کاترین نوشت که در تسخیر قسطنطنیه نیز شتاب کند .

در سال ۱۷۷۸ م ، چون آثار شکسپیر (۶۰) بفرانسه ترجمه شد ، ولتر مقام ادبی خود را در خطر دید ، و به انتقاد از آثار نویسنده انگلیسی پرداخت . حتی کوشید که نمایش قطعات شکسپیر را توسط زدن رأی آکادمی فرانسه ممنوع سازد . شك نیست که از این حمله و حسدورزی نسبت به نویسنده بزرگ و چیره دست انگلیسی سودی نبرد ، زیرا بجنگ مردی نیرومندتر از خود برخاسته بود !

ولتر نویسنده‌ی تیزهوش و پژوهنده و کوشا و خستگی ناپذیر بود . اساس نویسندگی او بر تجزیه و تحلیل مطالب و صراحت بیان و موشکافی و بسیاری أدله استوار است .

وی می توانست که هرگونه مشکلی را با نور دلیلها و برهان های ساده و استوار و تردیدناپذیر ، برای مردم بیان کند . گفته اند : نثر او صنایع لفظی ادبی نداشته ، و او از این نظر چندان توانا نیست . اما در عوض چندان با ذوق و نکته بینی و تیشخند و کنایه و شیرین زبانی و استدلالات دندان شکن آمیخته است که خواننده را بی اختیار مجذوب آراء و افکار خوانندگی و شیرین خود می کند . خود ولتر نیز در پی آرایش ظاهری عبارات خود نبوده ، ولی

بدشمنانم کینه‌ی ندارم ، و از خرافات بیزارم ! امضاء : ولتر ، ۲۸ فوریه ۱۷۷۸ «
مردی که هیچ جامه ندارد با اتفاق بهتر ز جامه‌ی که در او هیچ فرد نیست . (سعدی)

تصانیف ولتر .

ولتر از کسانی است که هیچ زمان از نوشتن و خواندن خسته نمی شد . در فلسفه ، تأثر ، شعر ، تاریخ ، داستان و بسیاری از رشته های دیگر چیز نوشته است . در چایی که میانه سالهای ۳۴-۱۸۲۹ میلادی ادیبی **Beuchot** نام از آثار وی کرده ، تصانیف وی بر هفتاد و اندی بالغ می شود . چایی نیز در این اواخر از آثار وی انجام داده اند که متجاوز از نود جلد است . چاپهای جداگانه‌ی از کتابهای او کرده اند . منتخبات آثار او هم چاپ شده است . بحث و گفتار درباره همه آنها سخن را بدرازا می کشاند . چند تالیف از او را پیش از این نام بردیم . چند تصنیف مهم او را نیز بترتیب تاریخی نام می بریم :
در سال ۱۷۵۹ م **کاندید** (۵۱) را انتشار داد ، و بترتیب « رساله‌ی در تسامح » (۵۲) را در سال ۱۷۶۳ م ، و « قاموس فلسفی » (۵۳) را در سال ۱۷۶۴ م ، و « فیلسوف نادان » (۵۴) را در سال ۱۷۶۶ م ، و کتابی در باب لرد « بلینگبروک » (۵۵) را در سال ۱۷۶۷ م ، و « دعوی ایمان خدا پرستان » (۵۶) را در سال ۱۷۶۸ م منتشر کرد . از آثار دیگر او نمایش نامه « یتیم چین » (۵۷) است که در اواخر سال ۱۷۵۳ م نوشت ، و در یاریس نمایش دادند . یکسال پس از این تاریخ ، کتاب (بحث در تاریخ عمومی اخلاق و احوال ملت ها از روزگار شارلمانی تا زمان حاضر) را نوشت که مایه انتقادهای و حملات شدیدی شد ، و مابعدها درباره این کتاب بحث خواهیم کرد .

از سال ۱۷۶۳ م ، ولتر با « کاترین دوم » (۵۸) ملکه روسیه بمکاتبه

آنچه را که در خاطر داشته ، به بهترین وجهی بیان کرده است . بیک سخن :
معنی عبارات او بر صنایع ظاهری اش می چربد ، و این خود بزرگترین هنر هاست .

اخلاق و خصال ولتر .

باید گفت شخصیت او بی‌وزنه یا سنجش با روسو چندان ستودنی نیست ؛
ولتر خود پسند ، کینه جو ، بد زبان و بی بندوبار ، و دروغزن و حود بود .
حمله هایی که وی به مالو پرتیوس ، روسو ، و شکسیر ویرخی دیگر از رجال
علم و فلسفه مانند دکارت و لاپینتیر و اسپینوزا کرد ، ذمه یی بر اختیار وی
نیفزود . او نیز مانند بسیاری از آدمی زادگان فضیلت ها و زینت هایی با هم
آمیخته داشت . با وجود آن صفات ناپسند که از وی یاد کردیم صفات پسندیده
و الایی هم داشت . با آنکه بجمع مال علاقه زیاد داشت ، همواره آنچه از
فروش آثار خود فراهم می کرد ، بیدریغ در راه دوستان و کتاب فروشان و
بازیگران نمایشنامه های خود و مردم نیازمند خرج می کرد . در واقع هم
عایدات و ثروت خوبی دست و پا کرده بود ، و هم می توانست از آنها خوب
استفاده کند . از کارهای خوب او یکی اینست که : دختر خواهر کرنی (۶۱) را که
سخت درمانده بود ، بتوصیه یکی از دوستان پیش خود پذیرفت . و در نامه یی که
برای آن دوست فرستاد ، از این که در کسب چنین افتخاری ، راهنمایش شده ،
از او سپاسگزاری کرد ، و نوشت که : « بوجود آن نویسنده بزرگ افتخار
می کنم ، و چون سر باز پیری خدمتگزار نواده سردار خویش خواهم بود ،
پس آن دختر را در عمارتی خاص از خانه خویش جای داد ، و پس
از آنکه تحصیلاتش پایان رسید ، وسایل ازدواجش را با افسر جوانی فراهم
ساخت و هزینه عروسی آنها را از کیسه ثنوت خود پرداخت . و نیز آنرا
کرنی را با یادداشت هایی که خود بر آنها افزوده بود ، دوباره چاپ کرد .
از فروش این کتابها حدود ۵۰۰۰۰ فرانک گرد آمد ، و بعنوان هدیه عروسی ،
آنها را به عروس و داماد بخشید .

وی گذشته از نوشتن نمایشنامه ها و رساله ها و کتابهای گوناگون تاریخی
و فلسفی و ادبی و مقالات انتقادی ، در امور سیاسی و مذهبی و قضایی زمان خود
داخلت می کرد ، و در همه این امور ، از راه عدل و انصاف و احقاق حقوق
بینوایان و تیره بختان بیرون نمی شد . از جمله دفاعیه هایی که مایه شهرت او شد
یکی آن بود که درباره خاندان کالاس بمنصه ظهور نشانید . « ژان کالاس » (۶۲)
پیرمردی پروتستان مذهب بود ، که وی را به تهمت قتل پسرش محکوم بمرگ
کرده بودند . ولتر با نفوذ ادبی و سیاسی خویش سبب شد که حکم محکمه را
لغو کردند . درباره محکومانی چون « سیرون » (۶۳) و « شوالیه دو لبار » (۶۴)
نیز با شجاعت اظهار حق کرد و آن دورا از مرگ نجات داد .
و نیز زن و شوهر جوانی از او چیزی دزدیده بودند ، و برای طلب
معذرت و گذشت به پیش افتادند . وی خم شد ، و آنها را بلند کرد ، و با مهربانی
بخشید و گفت : « تنها در برابر خدا باید بپاک افتاد و زانو زد ! »
« ... این ژان ژاک کیست ؟ عاقل است ؟ دیوانه است ؟ »

«... این ژان ژاک کیست ؟ عاقل است ؟»

دیوانه است ؟»

ولتر و روسو (۶۵) . ژان ژاک روسو در ۲۸ ژوئیه ۱۷۱۲ م در

ژنو متولد شد ، و ولتر بسال ۱۶۹۴ م . بنا بر این روسو از ولتر ۱۸ سال
کوچک تر بود ؛ و زمانی که ولتر باوج شهرت خود رسیده بود ، هنوز روسو
ناشناخته بود ، و دوران در بدری و فلاکت را می پیمود . روسو بهر چارفته ،
و به راه پا نهاده ، در آنجا یک ستیز و آویز ، یک نزاع برپا کرده بود .
تلخی فقر و تحقیر چشیده ، با کشیشان پروتستان زد و خورد داشته ، شاگردی
حکاکنان و گراورسازان کرده ، و طبیعی نا آرام داشته است . اما ولتر غم بی نانی
و بی آبی و بی خوابی و بی جانانی نکشیده ؛ و در مصاحبت بزرگان و رجال و
بانوان و درباریان خوش گذرانده ، و در موقع لزوم از دروغ بردازی ، و حتی
چاپلوسی و دست بوسی هم با نایبانه است ، اما روسو این عوالم را نداشته

است . مثلاً نشمنی وستیز روسو و ولتر را چند چیز دانسته اند :

۱- در سال ۱۷۵۰ میلادی ، آکادمی دیژون (۶۶) - که یکی از
شهرهای مشرق فرانسه است - در روزنامه یی بنام « مرکور دو فرانس » (۶۷)
مطلبی را بمورد اقتراح و مسابقه گذاشت . و آن این بود که : « آیا
تأسیس صنایع علوم به تهذیب و آرایش اخلاق مردم کمک کرده یا نه ؟ » روسو
مقاله یی مطول نگاشت ، و با دلایل و براهین شگفتی ثابت کرد که : تأسیسات
علمی و صنعتی نه تنها به تهذیب اخلاق کمک نکرده ، بلکه موجبات خرابی و
تباهی آنها نیز فراهم آورده است ؛ « قسمتی از این گفتار را در زیر
می آوریم که سخت شایان دقت است . ژان ژاک می گوید : « ... در مصر
قدیم زندگانی مردم بخوشی و شادکامی سپری می شد ، خلق این کشور به
تأسیس تمدن راستین توفیق یافته بودند ؛ همین که کودک دانش و هنر در
گهواره مدنیّت روی به ترقی نهاد ، پستی اخلاق ظاهر گشت ، و آن قوم را
به نابودی و اضحلال کشانید . - یونانی ها دوبار بر آسیا چیره شدند ؟ هوس
تجمل و خود آرائی که از نتایج صنایع و علوم بود ، در مزاج آنان تصرفاتی
کرد که همت و اقدام آنها را به تن آسانی مبدل کرد ؛ میکروب زیور و
زینت ، آن دلیران را چنان پوشانده و تپاه ساخته بود که دموستن (۶۸)
نیز نتوانست آنها را مهمیز بزند ، و از رکود و سستی رها کند ، در نتیجه
مغلوب و مقهور شدند . خلقت جنگجوی و پرخاشگر رومیان نیز در ورطه
همین کم خردی ها و سفاکت ها با انکشاف علم و صنعت نابود شد ! »

ظاهر است که این عقاید ، با افکار دانشمندان آن عصر که شور و
شوقی تمام نسبت به علم و معرفت و تمدن داشتند ، و وسایل ترقی آنرا می جستند ،
چه اندازه منافات داشته است . ولتر نیز که بیش از همه و بکنی با این حرفها
مخالف و شکی بود ، پس از خواندن گفتار روسو با آن شیوه ریشخند و
تسخیر که مخصوص او بود ، بر روسو نامه نوشت و گفت : « ... آقا ...
حقیقتی که شاید بر مردم آشکار می فرماید خواهند پسندید ، اما بکار نخواهند
بست . زشتی تمدن انسانی را که ما از نادانی پناهگاه خود قرار داده ایم ،
بیشتر از شما کسی جلوه گر ناساخته است ، و نیز هیچکس این اندازه هوش
و فهم بکار نبرده است که مردم را حیوان کند ؛ حقیقت چون شخص کتاب
شما را می خواند ، هوس می کند که چهارپا شود ، متأسفانه من شصت سال
است عادت چهارپا راه رفتن را از دست داده ام و از من گذشته است که به آن
حال بازگردم ، و ناچار باید این رفتار طبیعی را بکسانی که از من و شما
سزاوارترند ارزانی کنیم . مهاجرت ترد و حشیان آمریکا را مشکل می بینم ،
زیرا مزاحم ناتوان شده ام ، و دردهایی دارم که درمان آنها باید از طبیب
چنانچه اروپا بجویم ، و مطمئنم آن پزشک را نزد آن نیک بختان نمی یابم ؛
دیگر آنکه می بینم آن مردم پرچنی هم پیرو بی تربیتی ما شده ، شقاوت
پیشه کرده ، و بایک دیگر زد و خورد می کنند ... » بسیاری از اصولی را
که مذکور افتاد « روسو در کتاب « پیمان اجتماعی » (۶۹) نیز آورده
بود ، و ولتر با دیدن این کتاب گفت : « باید نام این کتاب را هم پیمان غیر
اجتماعی (۷۰) نهاد ! »

۲- روسو نامه یی به دالامبر (۷۱) نوشت ، و در آن نامه به تفصیل بیاد
داشت که تأثر تپاه سازنده اخلاق است ؛ با این همه ، چیزی نگذشت که خود
او نمایشنامه « ناریس » (۷۲) و « فالگیر دهکده » را نوشت . در همین
اوقات ، ولتر با کمال عظمت در مرکز اروپا توقف داشت ، « آکادمی
سلطنتی موسیقی » ، او برای کوچکی بنام « فالگیر دهکده » بمعرض نمایش
گذاشت . این نمایشنامه همچنانکه گفتیم از آن روسو بود . ترکیب نمایشنامه
عبارت بود از : دو نفر کودک ، یک پیرمرد ، چند خواننده جوان روستایی ،
چند قطعه شعر ساده و خالی از تصنع و تکلف ، دو یا سه آهنگ موزون
لطیف ، شعرها و آواها همه به زیبایی طبیعت مشحون بود ، و از آن نغمه ها
و زهرمه های چوپانان در کوههای آلپ ... صدای عشق کودکان و نوجوانان
دوازده سیزده ساله ، بوی دلایز دوستی روزگاران گذشته و قدیم بمشام
جان می رسید ، و در این گنبد دوار نیگون می پیچید ؛ این تأثر ، انقلابی
ناگهانی ایجاد می کرد ، و چند نفر چوپانان و دهقان با لطافت و هنری
دل انگیز ، هیأت اجتماعی را به آغوش طبیعت می خواندند . این اثر را
خود روسو ترتیب داده بود . در همین ایام ، ژان ژاک مقاله « اقتصاد

34) Philosophy of Newton. 35) Potsdam
 36) Benevolent Monarch 37) Nicolo Machiavelli
 که در فلورانس زاده . و اصول عقاید شگفت او در کتاب «The Prince»
 بیان شده است . وی معتقد بوده که : برای از میان بردن نفوذ کلیسا رئیس
 نیرومند کشور حتی می‌تواند در زندگانی خصوصی مردم دخالت کند ، و به اصول
 اخلاقی و دنیاتی آنها هم اعتنائی نکند .
 (۳۸) - « کلیله و دمنه » ، بانسای نصرالله منشی ، چاپ مجتبی
 مینوی (دانشگاه تهران) .

39) Hanel
 40) Maupertius (۱۷۵۹ - ۱۶۹۸ م) ، ریاضی‌دان
 فرانسوی هلندی‌الصل ، و استاد مارکیز دوشاتله .

41) Koenig. 42) Madame Denis.
 43) Doctor Akakia. 44) Mémoires.
 45) Ferney. 46) Alsace. 47) Lorraine. 48) Colmar.
 48) Irène.

49) Benjamin Franklin (۵۰ -) ، فیزیک‌دان و مخترع و
 آزادیخواه معروف آمریکایی ، که در سال ۱۷۰۶ م در بوستن آمریکا متولد
 شد . وی نزد فرانسویان محبوبیت خاص دارد ، و در برانگیختن فرانسویان
 بکمک ملیون آمریکا نیز مدخلیت تام داشته است . وفاتش بسال ۱۷۹۰
 اتفاق افتاد .

51) Candide. 52) Treatise on Tolerance.
 53) Philosophical Dictionary.
 54) Ignorant Philosopher. 55) On Bolingbroke.
 56) Profession of Faith of Theists.
 57) L'orphelin de la Chine. 58) Catherine II

59) Semiramis - ملکه داستان آثور و بابل . نام وی در
 اساطیر آمده ، و گفته‌اند که : وی « حدائق معلقه » را ساخته است .

60) W. Shakespeare (۱۵۶۴ - ۱۶۱۶ م)
 نمایشنامه‌نویس و شاعر انگلیسی ، و یکی از چهار تن بزرگترین نویسندگان
 عالم

61) Pierre Corneille (۱۶۰۶ - ۱۶۸۴ م) نویسنده
 و شاعر نامدار فرانسوی در سده هفدهم میلادی ، که او را موجد تآثرهای
 جرن‌انگیز و بوجودآورنده درام‌نویسی جدید در فرانسه می‌دانند .

62) Jean Calas. 63) Sirven. 64) Chevalier de la Barre.
 65) Jean Jackues Rousseau (وفات)
 ژان ژاک روسو صاحب‌نظر در فن تربیت و نمایشنامه‌نویس

66) « هلوتیز جدید » و « اعترافات » که در همه آنها بطبیعت با نظر اعجاب
 برنگ فرانسوی . نویسنده کتاب‌های « پیمان اجتماعی » ، « امیل » و
 « هلوتیز جدید » ، و مضرات تمدن را بیان می‌کند . و در این راه توستوی روسی
 و ویکتور هوگو فرانسوی از پیروان او هستند .

67) Digion یا Digon
 68) Mercure de France (67)
 69) Demosthène - یکی از بزرگترین خطبای یونان و
 جهان (۳۸۴ - ۳۳۳ ق.م) که با فیلیپ مقدونی پدر اسکندر و تسلط بر
 یونان مبارزه داشت .

70) Contrat Social.
 71) "Contrat Social de l'insociable"
 72) Jean le Rond d'Alembert (۱۷۸۳ - ۱۷۱۷ م)
 ریاضی‌دان بزرگ و فیلسوف نامدار فرانسوی از اصحاب دائرةالمعارف .

73) Denis Diderot (۱۷۸۴ - ۱۷۱۳ م) فیلسوف
 بزرگ فرانسوی و نگارنده دائرةالمعارف .

74) Denis Diderot (۱۷۸۴ - ۱۷۱۳ م) فیلسوف
 بزرگ فرانسوی و نگارنده دائرةالمعارف .

75) Denis Diderot (۱۷۸۴ - ۱۷۱۳ م) فیلسوف
 بزرگ فرانسوی و نگارنده دائرةالمعارف .

76) Denis Diderot (۱۷۸۴ - ۱۷۱۳ م) فیلسوف
 بزرگ فرانسوی و نگارنده دائرةالمعارف .

اجتماعی « را در دائرةالمعارف دیدرو (۷۳) نشر کرد ؛ تجدیدکننده
 موسیقی (***) این بار از تغییر تمام نظامات اجتماعی سخن می‌گفت . ولتر
 که پیش از همه بظهور روسو در عالم ادب و هنر نگران بود ، در همسجا
 می‌گفت : « این ژان ژاک کبیت ؟ عاقل است ؟ دیوانه است ؟ ! » زیرا در
 برابر خود جوانی را می‌دید که بی‌نام و نشان و بدون ادعا بر آن سراسر که همه
 اصول و قواعد استوار نظرات وی را براندازه !

(ادامه داند)

(بخش دوم این مطلب را در شماره آینده بخوانید .)

1) French Enlightenment. 2) Intolerance.
 3) Materialism.

4) La Metrie (۱۷۵۱ - ۱۷۰۹ م) فیلسوف مادی
 فرانسوی و پیرشک نامی ، که حیات فکری انسان را معلول حواس او می‌دانست .
 5) Holbach (۱۷۸۹ - ۱۷۲۳ م) فیلسوف ملحد ،
 وی در آلمان از مادرزاد ، و در پاریس اقامت گزید ، و از این رو به
 نامیده شده خانه وی در پاریس مجمع فیلسوفان
 les Philosophes بود ، اگرچه خود وی علاقه چندانی بفلسفه نداشت ، و می‌گفت : « من کشیشان
 يسوعی Jesuits را بیش از فلسفه می‌بستم ! »

6) Deism (*) - که آنرا در بخش دوم شرح خواهیم کرد .

7) Jean Georges Cabanis (۷)
 فرانسوی ، که می‌گفت : « تا روح را زیر جاقوی تشریح خود در نیاروم ،
 بوجودش معتقد نخواهم شد ! »
 8) Jacobins Terror . فرقه یعقوبیه ، که در سابق از
 طرفداران سنت دمینیك St. Dominique بودند ، در سده هجدهم معتقدان
 این مذهب در دیر قدیم (ژاکبون سن اونوره = Jacobins St. Honoré)
 در پاریس انجمنی کردند ، که بیشتر آنها از بورژواهای ثروتمند تشکیل
 می‌یافت ؛ و مشروطه‌طلبان و نجبا و کشیشان نیز در آن عضویت داشتند . بعدها
 جنبه دموکراتیک و حریت آن افزون شد ، و در زمان کنوانسیون اهمیت بسیار
 یافت ، و از ترور و قتل و وحشت طرفداری کرد . لیکن سقوط رژیسیر در ۱۳
 نوامبر ۱۷۹۴ م موجب تعطیل آن شد .

9) "The Rabbite"
 10) Benvolence Despotism. 11) "The Rabbite"
 12) Empiricism, Sensualism.

13) François Marie Arouet. 14) Louis le Grand.
 15) Les Jésuites. 16) Temple. 17) Epicurus.
 18) Ninon de Lendos. 19) Marquis de Chateaufeuf.
 20) Pimpette. 21) Alain. 22) Louis XIV

23) Tragédie d'Edips (۱۶۳۸ - ۱۷۱۵ م)
 کشیشان ریاکار نوشته بود ، و در نوامبر ۱۷۱۸ م آنرا بطعوض تصدایش
 گذاشتند ، که مورد قبول شدید مردم قرار گرفت ، و نام ولتر بر سر زبانها
 افتاد ، و از آن پس ، وی دوست و هم‌نشین بزرگان و رجال فرانسه شد .

24) La Bastille (۳۶)
 مجلس را که مظهر استبداد و پیدادگری پادشاهان فرانسه بود ، در ژوئیه
 ۱۷۸۹ گرفته ، خراب کردند ، و مردم فرانسه این روز را عید گیرند .
 25) John Locke (۱۶۳۳ - ۱۷۰۴ م) فیلسوف بزرگ
 انگلیسی .

26) Sir Isaac Newton (۱۶۴۴ - ۱۷۲۷ م) ریاضی‌دان
 و عالم فیزیک انگلیسی و صاحب نظریه معروف جاذبه عمومی عالم .
 27) Philosophical Letters .
 28) Samuel Clarke (۱۷۴۹ - ۱۶۷۵ م)
 دانشمند و کشیش معروف انگلیسی که طرفدار نظرات علمی نیوتن بود ، و
 می‌کوشید تا نظرات فلسفی و ریاضی دکارت فرانسوی را تعدیل و اصلاح کند .

29) Cirey (۳۰)
 از شهرهای فرانسه .

30) Marquise du Chatelet
 31) Principie. 32) Treatise on Metaphysics.

32) Principie. 33) Treatise on Metaphysics.

33) Treatise on Metaphysics.

34) Treatise on Metaphysics.

35) Treatise on Metaphysics.

36) Treatise on Metaphysics.

37) Treatise on Metaphysics.